خشت اول

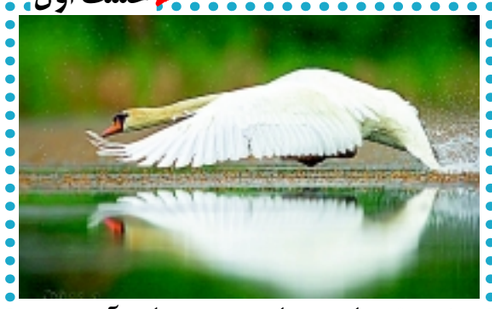

نسخه ای برای مدیران آینده

قبل از هر چیز پوزش بنده را از صمیم قلب پذیرا باشید. از اینکه این هفته خشت اول را به کسی سپرده اند که چندی است به رویش بی سر و صدای چند تار ریش سپید در صورتش پی برده و عنقریب است که وارد دهه چهارم زندگی اش شود. دوستی توصیه کرد؛ از ته بتراش، گفتم؛ برادر، این محاسن برای پوشیدن معایب است! ضمنا از سعدی گفتن و نوشتن تقویم تاریخ و روز بزرگداشت نمی شناسد!

هر دم از عمر می رود نفسی/ چون نگه می کنم نمانده بسی
ای که پنجاه رفت و درخوابی/ مگر این پنج روزه دریابی

البته دوستان جوان توجه داشته باشند، زنهار مرحوم سعدی درباره گذر از ۵۰ سالگی برای چیزی حدود هفت قرن پیش بوده است، روزگاری که خبری از چربی های مضر و آلودگی هوا و سکته قلبی و مغزی و تصادف و صد البته توپولوف نبود و اگر نانی برای خوردن پیدا می شد، ۵۰ سالگی تازه میانه راه بود. کو تا ۱۲۰؟

با این اوضاع و احوال جاری خیلی هم که خوشبین باشیم، حداقل هم سن و سالان بنده که در خوابیم باید کم کم برخیزیم و نگاهی به پس و پیشمان بیندازیم و در حد بضاعتمان چیزی دریابیم.

اصل مطلب اینکه جوانی از دست رفته است و وقتی جوانی نباشد، لابد ایام پیری است و از پیران جز پند چه آید... البته عده ای هم در میان جوانی و پیری، پای میانسالی را وسط می کشند که به اعتقاد بنده تنها کارکرد عقلانی آن، تسلای دل آزرده شان است و لاغیر.

بوستان و گلستان سعدی تقریباً در تمام لیست های صد کتاب برتر دنیا جای دارند. دو کتاب از یک نویسنده، آن هم در یک لیست صد تایی، چیز کمی نیست. آنهایی که این لیست ها را می بندند، نه خویشاوند سعدی اند و نه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سبیل شان را چرب کرده است تا نام ایران را پرآوازه کنند. آنها گوهرشناسند و می دانند در این بوستان و گلستان چه گوهرهایی نهفته است.

به چه کار آیدت ز گل طبقی/ زگلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد/ وین گلستان همیشه خوش باشد

*

می گویند گرسنه کتابخانه را کبابخانه می خواند. حال حکایت ما و سعدی است. تا به حال از منظر سیاسی گلستان و بوستان را نگاه کرده اید؟ بنظرتان سیاستمداران و مسئولان ما نگاه کرده اند؟ اصلاً نگاه کرده اند؟!

این صفحه نسل سوم است و انتظاری نیست که غیرجوانان، بخصوص سیاستمداران آن را بخوانند. فرزندانشان –معروف به آقا زاده ها– هم که بر اساس گزارش های پیدا و پنهان اغلب در ممالک خارجه مشغول کسب علم و معرفت هستند – وفقهم الله ان شاالله– و بعید است وقتی برای این کارها داشته باشند. حتماً می فرمایید پس این حرف ها را برای که می نویسی؟ برای شما! بله شما، خدا را چه دیدید، شاید دری به تخته ای خورد و شما هم چهار صبای دیگر مسئول شدید. وزیری، وکیلی، آقازاده ای!

عاجزانه خواهشمندم قبل از نشستن بر آن صندلی مدیریت، یک نگاه سیاسی به این بوستان و گلستان بیندازید. آن وقت شاید پس از نشستن این پند سعدی یادتان بیاید که بر تاق ایوان فریدون نبشته بود:

جهان ای برادر! نماند به کس/ دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت/ که بسیار چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک/ چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

*

انتقاد که چه عرض کنم، تخریب بلدوزری مدیریت قبلی، گویا رسمی مالوف و عادتی معهود در سرزمین ماست. کاش مسئولان قبل از قبول پست، یکبار آخرین حکایت اولین باب گلستان – در سیرت پادشاهان– را بخوانند.

بزرگش نخوانند اهل خرد/ که نام بزرگان به زشتی برد

*

یا آنان که می خواهند پستی خطیر و امری مهم را به کسی واگذار کنند، حکایت مردکی که چشم درد گرفت و نزد بیطار رفت و ...

ندهد هوشمند روشن رای/ به فرومایه کارهای خطیر
بوریاباف اگر چه بافنده است/ نبرندش به کارگاه حریر

*

اگر می خواهی جایگاه مشاوران و کارشناسان را دریابی، نکته ششم باب هشتم ـ در آداب صحبت ـ را بخوان؛ مُلک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد. پادشاهان به صحبت خردمندان محتاج ترند که خردمندان به قرابت پادشاهان.

پندی اگر بشنوی ای پادشاه/ در همه عالم به از این پند نیست
جز به خردمند مفرما عمل/ گر چه عمل کار خردمند نیست

*

گمان می کنی سعدی از جنگ نرم غافل بوده؟ زهی خیال باطل که می گوید؛ دشمن چو از همه حیلتی فروماند، سلسله دوستی بجنباند، پس آنگه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند!

*

مدیران فردا! مبادا به به و چه چه مگسان گرد شیرینی فریبتان دهد.

الا تا نشنوی مدح سخنگوی/ که اندک مایه نفعی از تو دارد
که گر روزی مرادش برنیاری/ دو صد چندان عیوبت برشمارد

به گمانم بهتر است به همین مقدار بسنده کنم که؛ اگر در سرای سعادت کس است/ ز گفتار سعدیش حرفی بس است...

*

سخن آخر اینکه می گویند بر سردر ورودی یونسکو، دو بیت از سعدی نگاشته اند. کاش این سازمان های عریض و طویل بین المللی – با این همه ادعای امنیت و حقوق بشر و ال و بل– فقط به همین دو بیت عمل می کردند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار/ دگر عضوها را نماند قرار

*

باور بفرمایید آنچه از بوستان و گلستان می چینید، در هیچ کجای دنیای بی کران و مجازی اینترنت نخواهید یافت. کاش زنده باشیم و ببینیم روزی که هر کداممان یک بوستان یا گلستان جیبی همراهمان داشته باشیم و با آن زندگی کنیم. خنده ندارد؛ یکی دیگر از عوارض پیری آرزوهای دراز است!

■ محمد صرفی

گردش گودری

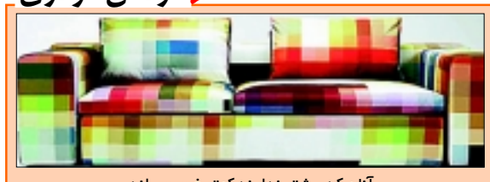

آنان که بیشتر ندارند کمتر خسیس اند.

*

روزی فراخواهد رسید که شیطان برآورد: آدمی پیدا کنید، سجده خواهم کرد...

*

آزادی به معنی رهایی نیست بلکه به این معنا هست که به حقوق همدیگر احترام بگذاریم.

*

مهمترین چیز بعد از حل کردن یک مسئله یافتن اندکی طنز در آن است ...

*

دو خط موازی
به هم نرسند شاید
به یکجا می روند اما

*

بچه: بابا من کی اونقدر بزرگ می شم که هر کاری دلم خواست بکنم؟
بابا: پسرم هیچ کس تا حالا اینقدر بزرگ نشده!

برای بهتر شدن صفحه و ارائه سوژه و طرح
با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR

زمین نلرز! خاک دل ما سست است

«دختر مرضیه خانوم امروز می گفت ۵شنبه ساعت ۹/۳۰ زلزله می آد؛ می گفت برین شمال اگه می تونین وگرنه که تا قزوین هم برین خوبه! مرضیه خانوم هم تند تند می گفت راست می گه! دایی هم زنگ زده بود می گفت؛ خونه عموی زنش رو زیر قیمت می دن؛ اگر می خواین بریم قولنامه کنیم... فکر کنم به خاطر همین زلزله باشه که دایی به فکر ما افتاده... می شنوی چی می گم؟» و من داشتم تیتر یک روزنامه دولت را نگاه می کردم که وحشت تنها هدیه اش به چشمان مردم بود؛ آمار تلفات شهر تهران را در هنگام زلزله همراه با مناطقی که بیشترین خسارت متوجه شان است، با ذوق(!) منتشر کرده بود گزارشی که مربوط به ۱۱ سال پیش بود... «خانوم جان سلامتو رسوند گفت عید نیومدی خونه مون ازت دلخورم... البته گفتم بهش که گرفتاره و سربازه و... می گفت می خواد زلزله بیاد می خواد نیاد ما از جامون تکون نمی خوریم؛ عمر دست خداست... می گفت به بچه ها بگو که صدقه بدن و نافله صبح یادشون نره...» همینطور که سرگرم جوشاندن قهوه بود؛ آمار اتفاقات روز را هم می داد... مادر است دیگر!

■ محسن حدادی

ایستگاه اول؛
دین داری ما لنگ می زند

بعد از ۳۱ سال همچنان حوزه دین صدها متولی دارد! هرکسی از هر جایی و با هر گرایشی در این حوزه حرف می زند و کسی هم به کسی نیست؛ می شود داستان اینکه صغری خانم سبزی پاک کن به یکباره تبدیل می شود به چشم و چراغ یک شهر و اهل کرامت! تجویز می کند در حد بوندس لیگا؛ دعا می نویسد بدون بروبرگرد! حدیث و روایت و فتوا جعل می کند شبیه قطاب اصل! معلوم نیست چه زمانی قرار است رفتار اجتماعی مان را و دقیق تر رفتار مسئولانه مان را بر مبنای مخاطب و گستره سخن، با مبانی ساده دینی هماهنگ کنیم. ۱۴ قرن پیش امیر بیان که تا پایان تاریخ موجودی در حد فاصل فرسنگ ها فاصله با او هم به دنیا نخواهد آمد؛ فرمود: سخن تا زمانی که در سینه شماست؛ بنده و برده شماست و آن هنگام که بر زبان شما جاری شد؛ شما اسیر او هستید... این حرف را یگانه سخنور و سخنران عالم گفته است! اینجا اما ما در کشوری زیست می کنیم که آدم ها می خواهند هر روز متفاوت تر از دیروز باشند و این تفاوت، گاه زندگی مردم را تا سر حد تباهی می برد. بدون مطالعه، بدون کارشناسی، بدون اندکی تامل هر آنچه را یکباره به ذهنمان می رسد بر زبان می آوریم و ...داستان زلزله داستان عجیبی است که در روزگار ما امثال آن زیاد اتفاق می افتد اما چون با زندگی روزمره مردم زیاد گره نمی خورد کسی هم آنها را اینگونه جدی نمی گیرد؛ الناس علی دین ملوکهم را در ذهن داشته باشید و کمی این قلم را تحمل فرمایید...

ایستگاه دوم؛
سطحی انگاری و عوام گرایی

شهید مطهری در ابتدای انقلاب از سوی بسیاری از هم لباسان خود بارها و بارها ترور شخصیت شده بود چرا که دین را به مثابه ظرفی برای «سرگرمی عوام» نمی دانست و بر همین مبنا آنها را سرگرم نمی کرد همان کاری که صغری خانم و رفقا انجام می دهند و تا چندی دیگر بورس اوراق هوادار (اصطلاح دست ساز نگارنده برای اجاره مغز و یا فرار مغزها) را هم تاسیس می کنند؛ از همان ها که سهامدارانش حاضرند ۲۰ میلیون تومان پول بدهند و انرژی آسمانی بگیرند و پشت سر سجاده خالی نماز جماعت اقامه کنند! برای همین شهید مطهری در تاریخ انقلاب تنها کسی بود که مردانه و بدون توجه به «ریزش» هوادار و جوسازی برخی چهره ها، رگ گردنش را برای تحریف های عاشورایی متورم کرد چرا که می دید روزگاری را که «جاز و ساکسیفون» جای منبر و مرثیه را بگیرد... حالا به این نکته توجه کنید که هیچگاه شهید مطهری و البته سایر بزرگان دین نگفته اند که حضرت پروردگار – نعوذبالله – مانند کودکان هم بازی، بنده هایش را در برابر گناه به سرعت تنبیه می کند! چه آنکه حضرت محبوب همواره به «بنده» فرصت بازگشت و توبه داده است. و البته علمای بزرگوار ما هم هرگز نگفته اند بلایای طبیعی در راه است چون گناه بسیار است! اصلا این حرف، سخن دلسوزانه و ارشادی نیست! چرا کسی نمی گوید امسال در اردیبهشت هستیم و هوا چونان پاییز و گاه زمستان بارانی است و برفی و معتدل؟ چرا این رحمت الهی که گاه برای برخی مردم زحمت هم می شود، به حساب خیرات و مبرات مردم نمی گذارد؟ می خواهم بگویم این خط کشی های مستقیم که گاه برخی عوام انجام می دهند، کار دین نیست؛ و کار ما نیست که بگوییم خدا فلانی را تنبیه کرد چون فلان حرف را زد و یا اینکه مردم فلان شهر چون خیلی بد بودند باران برایشان نازل نمی شود و...دخالت در دستگاه الهی یعنی همین دنبال دلیل گشتن های بیهوده؛ فلانی یک پسر معلول دارد این حتما در کودکی...سنت امتحان و ابتلاء را که اگر می شد اینقدر راحت حدس زد که محملی برای آزمایش ما قرار نمی دادند...

در متون و شئون دینی، ما را به «تعقل» سفارش کرده اند؛ حالا لطفا بفرمایید با کدام متر و معیار مشخص شده که در ایران و حالا در تهران میزان گناه از نقطه الف در نمودار فلان به نقطه جیم در نمودار بهمان رسیده است؟! اگر در قرآن سرنوشت بری ملت های گناهکار با عذاب الهی تصویر شده اولا به خاطر علنی شدن گناهان بوده و ثانیا بعد از نافرمانی از فرمان الهی در خصوص بازگشت و توبه بوده است.

حرف اصلی این است که چرا دین داری مردم را به این سطح می کشانیم که دختر بچه ۱۱ ساله بگوید یعنی فلان کشور غربی که به بی بندوباری شهره است؛ از ما وضعش بهتر است که آنجا زلزله نمی آید اما اینجا قرار است...؟ یا آنکه طرف می گوید چطور کارشناسان با همه پیشرفت های تکنولوژیک همچنان از پیش بینی زلزله ناتوانند اما ما در ایران...؟ اصلا می شود لطف کنند آنها که مردم را از گناه و عقوبت آن با زلزله و نه با بیان روشن می ترسانند، بفرمایند که کشور ما را با محاصره نظامی ابرقدرت جهان در شمال و جنوب و غرب و شرق؛ چه چیزی حفظ کرده است؟ جواب مطمئنا «شهاب۳» و «ذوالفقار ۵» و «جماران» نیست؛ همه می دانیم که ایمان مردم، دعای مردم و حضور علمای صاحب نفس است که کشور امام زمان(عج) را حفظ کرده است...اصلا آقایان اگر می شود آماری از میزان اقامه نماز شب در تهران به ما بدهند گویا دستگاه سرشماری گناهشان که جواب داده! این محافل روزانه و هفتگی دعا و رازونیاز و هیئات شلوغ مردمی که در سطح تهران و همه جای ایران به برکت انقلاب متولد شده، کجای این تحلیل هاست، اعتکاف دانشجویی باشکوه در کشور که چندی است به سطح دانش آموزان هم رسیده، کجای این چرتکه اندازی آقایان برای حضرت محبوب قرار دارد؟ نماز عید فطر در کدام نقطه از جهان اینگونه با شکوه و با خلوص برگزار می شود؟ فاطمیه و محرم و صفر هم بماند...

یادمان باشد که دین داری عوامانه نتیجه ای ندارد جز گرایش به صغری خانم ها. به قول علامه جوادی آملی که اخیرا در دیدار مسئولان راهور گفته بود که تلویزیون توانسته مردم را از حسینیه به خانه بیاورد اما نتوانسته از خانه به مسجد ببرد، به عبارتی ما هم خودمان با دست و زبان خودمان داریم دین را از منابر و مساجد به بی سوادها می سپاریم...

ایستگاه سوم؛
ترس از چه؟

هیچکسی از وضع حجاب و برخی بی بندوباری ها در کشور و بیشتر در تهران راضی نیست؛ کسی دل خوشی از برخی عادی شدن تخلفات عرفی و مذهبی در سطح شهر ندارد؛ حتی خانواده خود آن دختر و پسر خیابانی هم دست به دامان دعا و نماز و قرآن اند اما چرا باید به جای بیان شیرین دین و خواص دین داری؛ ترس از زلزله را مبنای رجوع مردم به «آیین و اخلاق» قرار دهیم؟ به جای آنکه بگوییم فضای شهر را با دعای ندبه معطر کنید و دعای توسل را در دانشگاه ها بدور از فضای سیاسی کاری و اضافات و زوائد راه بیاندازیم، به جای آنکه رسانه ها را در بیان هنرمندانه جذابیت های دین داری ترغیب کنیم و لطافت همراهی با حضرت محبوب را شرح دهیم، می خواهیم همه ناتوانی ها و کم کاری هایمان را با زلزله حل کنیم! این یک بازگشت به گذشته نیست؟ فضای زلزله زده شهر را حالا چگونه باید آرام کرد؟ فضای بهت مردم و پریشانی و سردرگمی را چگونه باید ترمیم کرد؟ ترس مردم از زلزله ماندگارتر است یا ترس از قیامت؟ ترس مردم از گشت ارشاد موثرتر است یا ترس از دوزخ الهی؟ دین داری خواص که برپایه نگاه عاقلانه می آید و هیچ راهی هم نیست! البته نکته جالب راهی است که می ماند...

ایستگاه چهارم؛
پشت پرده مرموز...

نگارنده قصد دارد کمی شیطنت کند؛ پس لطفا آنها که بیماری قلبی دارند این بند را نخوانند! وقتی دفتر زندگی یک فرد به پایان برسد؛ راهی نیست جز دیدار با ملکه مرگ؛ پس راه فراری نیست؛ حالا اما در جریان زلزله مذکور یک راه فرار هست! و آن هم خروج از تهران...در واقع برخی رسانه ها دوستان زحمت کشیده اند با کار کارشناسی بلکه کارشناسی ارشد دریافته اند که زلزله ای در همین نزدیکی هاست و دارد می آید و البته اسناد آمدنش موجود است بعلاوه اینکه راه جان به در بردن از این زلزله، خروج از تهران است! یعنی زلزله فقط قرار است شهر تهران را تنبیه جغرافیایی کند و با مردمی که فهمیده اند و زرنگی کرده و برای خود جایی دست و پا کرده اند، هیچ کاری ندارد!

با کمی بدبینی می توان این اعلام عمومی زلزله را و داغ کردن رسانه ای اش را به گردن برخی سودجویان و دلالان انداخت که قیمت مسکن و زمین در پایتخت به طرز وحشتناکی افت کند و در عوض قیمت زمین در نقاط خوش آب و هوا و به عبارتی در شمال کشور، به همان طرز مذکور بالا برود! پایتخت هم از شلوغی و ترافیک و جمعیت کاذب، نفس راحتی بکشد...گفتم که این بند شیطت رسانه ای است ولی به هر حال فرض محال که محال نیست؛ وقتی دختر مرضیه خانم می گوید ۵شنبه ساعت ۹/۳۰ زلزله می آید من نگویم که دلال ها این وسط حالش را بردند؟

در جلد دوم میزان الحکمه، صفحه ۸۷۱ آمده است: علی بن مهزیار می گوید به امام باقر (ع) نامه نوشتم و از وقوع زلزله زیاد در اهواز به او شکوه نمودم و عرض کردم آیا به نظر شما از آن جا کوچ کنم؟ حضرت در پاسخ نوشت: «از آن جا کوچ نکنید بلکه چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را پاکیزه نمایید و روز جمعه بیرون بیایید و خداوند را بخوانید که آن را از شما برطرف نماید.» علی بن مهزیار می گوید: چنین کردیم تا این که زلزله آرام گرفت.

ایستگاه پنجم؛
یدالله فوق ایدیهم

خوانندگان عزیز لطفا به کمی منبر مطبوعاتی دل بدهید: ما معتقدیم که مختصات جزئی پاییز برگ ریز و باران رحمت الهی همه در لوح عالم امکان نوشته شده و در تسخیر دست قدرت الهی است و هیچ قطره و برگی نیست که در هوا معلق شود جز آنکه مشخص باشد در کدام نقطه فرود می آید و بر کدام نقطه زمین می نشیند با این حال اعتقاد داریم که قوانین آفرینش استثناء پذیر نیست و اگر تغییراتی در سنت های جهان مشاهده می شود؛ معلول تغییر شرایط است. به عبارتی تغییر قانون و سنت، به حکم قانون و سنت است ولی نه به این معنی که قانونی به حکم قانونی نسخ می شود، بلکه به این معنی که شرایط یک قانون تغییر می کند و شرایط جدید به وجود می آید و در شرایط جدید قانون جدید حکمفرما می شود. اگر مرده ای بطور اعجاز زنده می شود، آن خود حساب و قانونی دارد. اگر فرزندی همچون عیسی بن مریم علیه السلام بدون پدر متولد می شود، بر خلاف سنت الهی و قانون جهان نیست. در واقع بشر، همه سنت ها و قانون های آفرینش را نمی شناسد و همین که چیزی را بر ضد قانون و سنتی که خود، آگاهی دارد در نظر می گیرد، می پندارد مطلقا بر خلاف قانون و سنت است، استثناء است، نقض قانون علیت است و... تاثیر دعا و صدقه در دفع بلاها و غیره نقض سنت الهی نیست چرا که نه قوانین آفرینش استثناپذیر است و نه کارهای خارق العاده و استثناء در قوانین آفرینش است.

از رسول اعظم (ص) سؤال شد که با وجود اینکه هر حادثه ای که در جهان رخ می دهد به تقدیر الهی و قضاء حتمی او است، دعا و دوا چه اثری می تواند داشته باشد؟ فرمودند: دعا نیز از قضا و قدر است.

در میان علمای شیعه مساله ای وجود دارد به نام «بداء» یعنی تغییر سرنوشت. مثلا جریان اصلی عالم همین بوده که اوضاع چنان جلو می آمده که فردی در لحظه معین زمین بخورد ولی اگر همین فردیک جریان دیگری به وجود می آورد مثلا صدقه ای می داد ممکن بود همین صدقه جلوی این جریان را بگیرد. یا یک دعا ممکن است جلوی یک جریان را بگیرد. و به همین خاطر ما در باب دعا داریم که «ان الدعاء یرد القضاء؛ دعا جلوی قضا و قدر را می گیرد».

عیسای مسیح(ع) از جلوی خانه ای می گذشت که در آن خانه عروسی بود، مسیح(ع) گفت فردا شب که شما بیایید اینجا می بینید که عروسی تبدیل به عزا شده. فردا شب آمدند دیدند باز هم عروسی است. پرسیدند چطور شد؟! عیسی گفت حتما جریان دیگری رخ داده است، عمل خیر سر زده است، بنا و مقرر بود که این عروس تلف شود. بعد می آیند و آن خانه را جستجو می کنند، ماری را در آنجا می بینند در حالی که برگی در دهانش است و بعد، از عروس پرس و جو می کنند، معلوم می شود که در همان شب فقیری می آید و کسی به آن فقیر رسیدگی نمی کند، او می بیند کسی به او محل نگذاشت؛ خودش بلند می شود از غذای خودش به او می دهد...

ایستگاه آخر؛
ایمن سازی دل را جدی بگیریم

یادم هست قدیم ترها وقتی در ایام امتحان فرصتی پیش می آمد و به خانه عموی بزرگ پدرم می رفتیم؛ اضطراب امتحان را که در چهره ام می دید؛ می فهمید چیزی شده که از شیطنت من خبری نیست! وقتی می گفتم امتحان دارم و دعا کنید، می خندید و می گفت: «دعا فایده نداره! برو درستو بخون حله!...»

بعدها خودش برایم می گفت که دعا در نتیجه رفتار آدم ها پاسخ می دهد و گره گشایی می کند مانند همان مثل قدیمی از تو حرکت و از خدا برکت...خدا سلامتی اش را برگرداند بعد از فوت همسرش؛ کمی فراموشی گرفته ولی در قبال اینگونه اخبار همیشه با لبخند می گفت: هر چه صلاح خداست؛ همان می شود و ما راضی هستیم به رضای او... عجیب دل قرصی داشت و در برابر مصائب روزگار که کم هم نبودند در روزگار جوانی و میان سالی اش؛ ایستاده بود...

الان که صدای قاری قرآن در تحریریه منتشر می شود یاد تکبیرة الاحرام تاریخی امام (ره) افتادم آن هنگام که همه مضطرب بودند خبر سقوط خرمشهر را چگونه بگویند تا اتفاق خاصی نیافتد...وقتی سید احمد خبر را به امام(ره) گفت؛ روح الله – رضوان الله تعالی علیه – بی آنکه خم به ابرو بیاورد دست ها را بالا آورد و تکبیرة الاحرام گفت و قبلش این چند کلمه را البته: جنگ است دیگر...

و این چنین قلب آراسته و مطمئنی از فضل الهی است که بعد از فتح دوباره خرمشهر می گوید: خرمشهر را خدا آزاد کرد...

حالا حکایت این روزهای ماست؛ به جای پناه بردن به حضرت محبوب؛ دنبال تکه زمینی در شمال و جنوب هستیم! این خانه کلنگی دل را ویران کرده ایم و زیر آوارش داریم جان می سپاریم آنگاه دنبال خانه ای ویلایی در قطعه ای از خاک مرغوب ضدزلزله هستیم! آدرس را اشتباهی داده اند برگرد عزیز من! خانه دل را ایمن کن؛ آنوقت هر نسیم کم وزنی دلت را از جا نمی کند که به فکر هجرت و سفر باشی؛ آنوقت وعده حقوق چند برابری هم وسوسه ات نمی کند!

دل که حرم الهی باشد؛ زلزله و صاعقه و سیل هم که بیاید؛ نمی لرزد چون می داند و مطمئن است هر چه از دوست رسد؛ نیکوست...می ماند «جان» که امانتی است در دست ما؛ خودش داده و هر زمان هم که بخواهد می گیرد؛ چه در تهران زلزله خیز باشی و چه شمال و کلاه کنی به قصد کاخ مقاومی در ینگه دنیا؛ عمرت که تمام شده باشد؛ باید بروی! و البته ...دعا و صدقه بهترین راه ایمن سازی است؛ می گویند دعا از معجزات قولی پیامبر(ص) است. سید رضی گردآورنده نهج البلاغه پس از مرگ مادرش گفت: «بعد از این با کدام دست بلاها را رد کنم؟» معتقد بود دست مادر که بالا می رود بلاها از ما دور می شود...

زمان وقوع زلزله مشخص نیست و هیچکسی نمی تواند زمان دقیق وقوعش را بگوید مگر اولیای الهی که آنها هم اهل ترساندن مردم به سبک گفتن و فرار کردن نیستند و بیشتر محض دلسوزی و پیشگیری سخنانی را آنهم در محافل خصوصی به زبان می آورند؛ بعلاوه اینکه آنها هم زمان دقیق اعلام نمی کنند. البته باید پذیرفت که تهران در معرض زلزله قرار دارد و شرایط طبیعی و وجود گسل هایی که در این کلان شهر واقع شده این احتمال را قوی می کند و حتما باید آموزش و پیشگیری را جدی گرفت اما به شرطها و شروطها...بالاخره باید تفاوتی میان مسلمانان و سایر مردم جهان در برخورد با هر حادثه ای باشد، نباید؟

***

مادر از اتاقش بیرون می آید و بالای سرم می ایستد و می گوید: بیا اینم حدیثی که می خواستی، مستدرک الوسائل، جلد پنجم، صفحه ۱۷۹... رسول اکرم(ص) می فرمایند: «هرگاه دعا اندک شود، بلا نازل شود...»

بعد هم روزنامه را از جلویم جمع می کند و می گوید دائم باید در کشور ما استرس باشد؛ انگار زندگی آرام به مردم ما نیامده است!

طعم آفتاب

خداوند به فرشتگانش وحی فرستاد که برای بنده بیمارم پاداش کارهایی را که در وقت سلامتش انجام می داد، بنویسید و قلم تکلیف را تا وقتی در عهد و پیمان اوست از بنده بیمارم بردارید!

حضرت صدیقه طاهره علیه افضل صلوات المصلین

اتاق انتظار

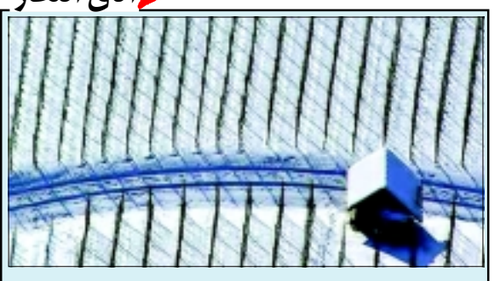

هر سال بهار بی تو یعنی پاییز ...

سید محمد عماد اعرابی– وقتی نیستی همه چیز بی رنگ است و همه فصل ها یکی است. بهار حتی اگر بگویند اردیبهشتش بهار حقیقی است؛ فقط نام بهار را یدک می کشد و گرنه همان پاییز است که تکرار می شود. وقتی نیستی مقصود گم می شود و هرکس به مقصد خودش می رود؛ وقتی نیستی انگار واژه ها معنا ندارند.

شما بیا تا فرهنگ لغات دوباره زنده شود. شما بیا تا مفسرین، کلمات را به بردگی نبرند. بیا تا نفسانیت خود را با آیات الهی توجیه نکنیم. بیا که دینمان را اینقدر ارزان به دنیایمان نفروشیم. بیا تا فرق خواسته هایمان را با تکلیف بفهمیم؛ تا دوباره دستان مردانگی را نبندیم، گلوی مظلومیت را نبریم و یک بار دیگر ایمان را لگدمال سمّ هوس نکنیم.

وقتی نباشی واژه ها واژگون می شوند. «حقیقت» یکی است، تفسیر ها گوناگون می شود. برادری را دیدم که تفسیر «سیروا فی الارض» می فرمود و به تایلند و مالزی رسید؛ اما آخرش عرض نکرد چگونه در سواحل آنتالیا و بازارهای پکن، عاقبت مجرمین و مکذبین را جستجو کنیم؟! چگونه بی آنکه در مرتع حقوق مردم بچریم؛ قصر بسازیم؟! بی آنکه در مسلخ اشرافیت قربانی شویم، کاخ نشین باشیم؟! راستی چگونه می توان مانند هشام همنشین امام بود و همسفره مأمون؟!

گفته بودم برایمان دعا کنید شاید که ما برگردیم. اما! در این برهوت مروت برایمان انصاف بخواه تا موعظه را فقط برای دیگران نپسندیم. در این جمعه بازار دنیا، اراده ای برایمان بخواه تا خود را تنها به بهایمان بفروشیم. دینمان را چنان بارور بخواه تا جز به شما راضی نشویم؛ و برای تمام دین فروشان آنقدر دنیا بخواه تا دست از سر دین بردارند...

خیال شور

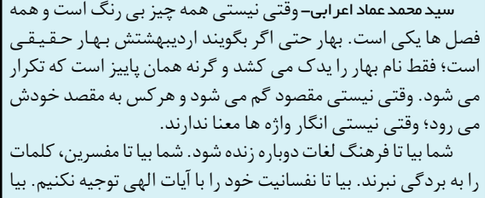

خدایا مفلسان را غم مده، شکرانه اش با من!
به آنان خوشه ای جانانه ده، یارانه اش با من!
تمام عاشقان را جای ده در خوشه ی اول
ز بعد خوشه بندی ثبت در رایانه اش با من!
تو اول ناقه ی لیلای مخلص را سمندی کن
چو پشت رل نشیند عاشق دیوانه اش با من!
اتوبوس آنچه باشد پر کن از عشق سمن بویان
روانه کن به سوی چاکرت، پایانه اش با من!
اگر خواهد که مستاجر شود در خانه ای دلباز
جنون را سوی من بفرست، بالاخانه اش با من!
همای بخت با ما سایه اش سنگین شده، او را–
سبک پر ده به سوی خانه ی ما، لانه اش با من!
نیابم سود در بازار دنیا بی چک و چانه
چکی در وجه حامل لطف فرما، چانه اش با من!

■ استاد بولفضول الشعرا

فریم آخر...

پدرم هر غروب از سر کار آسمان را به خانه می آورد
غربت دستهای خالی او بوی نان را به خانه می آورد

بوی باروون

زلفی چو شب سیاه داری
رویی چو بهار شاه داری
چون غنچه لبی شکر شرابی
زیبایی حسن ماه داری
شهری همه در هوای رویت
تو حسن ادب نگاه داری
شوریده دلان شهر آخر
از پیر و جوان شاه داری
تنها نه منم اسیر عشقت
صد همچو منی به راه داری

■ مریم یکرنگی

جرعه

عطیه السادات حسینی نیا– یادت هست همان شب مهتابی را که بی تو باز از آن کوچه گذشتم؟! کارم شده کوچه گردی، هر شب، همه جا، باور کن که سالهاست همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو «هستم»...شوق دیدار تو هنوز هم از جام وجودم زبانه می کشد. اما تو که بهتر می دانی، نیستم آن عاشق دیوانه و کوچه ما حریص تر از همیشه گام هایت را به انتظار نشسته است، باور کن کوچه ما سالهاست نشست کرده... بی تو سالهاست که من ازین کوچه می گذرم...تو کجا اینجا کجا...؟!

نه!..تو اینها را خوب می دانی..من فقط نشسته ام اینجا! سر همان کوچه ای که هیچ به یاد ندارم باهم از آن گذشته باشیم..اینجا برکه ای هم یافت می نشود چه رسد به جویی،اما خوب به یاد دارم که دگر از تو جوابی نشنیدم واکنون پای در دامن اندوه کشیده ام، گسسته ام، رمیده ام...و دارم چرتکه می اندازم تمام سالهایی را که قرار است تو باشی و من ...نیستم.

خانه کلنگی دل را ویران کرده ایم و زیر آوارش داریم جان می سپاریم آنگاه دنبال خانه ای ویلایی در قطعه ای از خاک مرغوب ضدزلزله هستیم! آدرس را اشتباهی داده اند! خانه دل را ایمن کن؛ آنوقت هر نسیم کم وزنی دلت را از جا نمی کند تا به فکر هجرت و سفر باشی...

پیشنهاد چی؟

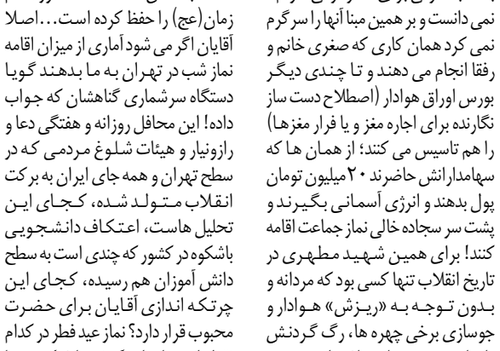

یک عاشقانه آرام...

مریم اخوان – فیلم اگرچه برنده جایزه «راه انبیاء» در بخش بین الملل جشنواره بیست وهشتم فیلم فجر شد اما به دلیل باورپذیری بالا و روایتی ملموس و واقع گرا از زندگی آدم هایی که اطراف مان کم نیستند، مانند سایر آثار منوچهر محمدی، تهیه کننده خوش فکر و جسور سینمای ایران، در تاریخ سینمای انقلاب ماندگار خواهد شد؛ همچون دیگر فیلم های سه گانه محمدی در حوزه روحانیت و بررسی زندگی ایشان(مارمولک و زیر نور ماه). داستان فیلم ساده و بی ادعای همایون اسعدیان درباره «سید رضا» طلبه جوانی است که برای بهتر درس خواندن از نیشابور به تهران آمده و به شوق یافتن استاد اخلاقی که وصف او را بسیار شنیده، تلاش های بسیاری می کند... همه چیز روبه راه است تا اینکه آقاسیدرضا ـ اسمی که همسر طلبه او را اینگونه صدا می زند – متوجه بیماری خاص همسرش – زهرا سادات– می شود و به ناچار برای تأمین هزینه درمان او تغییراتی در شیوه زندگی اش می دهد... «طلا و مس» را نباید از دست داد که شدیدا در این بحران سینمایی کشور ارزشمند است و دیدنی... شاید این شعری که استاد اخلاق در درسش برای طلاب می خواند کمی داستان فیلم را برایتان بازتر کند:

از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
آری به یمن لطف شما، خاک زر شود